

دوفصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی - اقتصادی

دانشگاه الزهرا

سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

صفحات ۲۶۳-۲۷۲



مقاله پژوهشی

بازشناسی چالش‌های ۱۵۰ ساله توسعه در ایران در پرتو نظریه

«توزیع نامتعادل قدرت در ساختار نظام اجتماعی»^۱

محمدجواد زاهدی‌مازندرانی^۲، پروین علی‌پور^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۷

چکیده

آنچه در این مقاله آورده شده صرف‌نظر از مروری مجمل بر مهم‌ترین فرازهای تاریخی معطوف به توسعه در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته ایران، که در اینجا نقش بیان مسئله را دارد؛ همه در راستای روشن کردن نظریه‌ای است که حدود بیست سال قبل در کتاب «توسعه و نابرابری» بر ساخت شده‌است و لازم به اشاره است که پانزده سال بعد از انتشار آن کتاب، دارون عجم اوغلو و جیمز رابینسون همان نظریه را در کتاب‌شان با عنوان «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟»، البته بدون هیچگونه ارتباطی با کتاب توسعه و نابرابری بازپرداخت کرده‌اند و ناگفته پیداست که قرائت آن‌ها از این نظریه به لحاظ دسترسی آسان و ساده به همه اطلاعات جهان در آمریکا با دلایل و شواهد و استدلال‌های خیلی جامع‌تری بیان شده است. اصل نظریه این است که مهم‌ترین دلیل عدم موفقیت کوشش‌ها و برنامه‌های توسعه در بیشتر کشورهای در حال توسعه جهان، و از جمله در ایران، «توزیع نامتعادل قدرت در ساختار نظام اجتماعی» است. در پایان مقاله هم فهرست مجملی از مهم‌ترین چالش‌های کنونی توسعه در کشور آورده شده که امید است در فرصتی دیگر و در قالبی مناسب‌تر مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: توسعه، برنامه‌های توسعه، قدرت، نابرابری.

طبقه‌بندی موضوعی: F63, O20, D63

۱. doi مقاله: 10.22051/IJOSED.2024.45423.1027

۲. استاد، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. نویسنده مسئول. Email: m_zahed@pnu.ac.ir

۳. دکتری، گروه جامعه‌شناسی، پژوهشگر موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. Email: palipoor@ut.ac.ir

مقدمه

کشور ما به طور متوسط و بی‌وقفه در ۱۵۰ سال گذشته با مسئله مدرنیت^۱ و توسعه دست به گریبان بوده است. به تحقیق از زمان جنگ‌های ایران و روس که به عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای منجر شده دیدگان ایرانیان به عقب‌ماندگی و فلاکت کشور و پیشرفت و تنعم غرب گشوده شد. در بخش آغازین این دوره ابتدا گروه‌های اجتماعی جدید پدید آمدند. سیاست‌مداران وطن‌خواه و روشن‌بین و نواندیشی همچون عباس میرزا، قائم مقام فراهانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار در مصادر سیاسی بلند مرتبه‌ای قرار گرفتند. گروه جدیدی از نخبگان فکری، اندیشه‌ورزان و روشنفکران نوگرا پدید آمدند که به کار تنویر افکار عمومی همت گماشتند. دارالفنون به‌مثابه نخستین مدرسه بزرگ غیر دینی در پایتخت تأسیس شد و به تربیت نخبگان علم و دانش و فن همت گماشته شد. اگرچه روشنفکران نواندیشی نظیر ملک‌خان از سال‌ها قبل مسئله تجدّد را مطرح کرده و آشکارا اخذ تمدن غربی را شرط ترقی و توسعه کشور دانسته بودند اما، تأسیس دارالفنون، بسط مناسبات تجاری با خارج از کشور و پیدایش بورژوازی تجاری و رواج فکر آزادی و توسعه صنعت چاپ و نشر کتاب و روزنامه و مجله تحولاتی را رقم زد که به پیدایش میل به تجدّد (مدرنیت) و بروز انقلاب مشروطه انجامید.

روشنفکران صدر مشروطیت از قبیل سیدجمال‌الدین اسدآبادی، ملک‌خان، طالبوف، آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی به قشرهای اجتماعی متفاوتی تعلق داشتند اما دو وجه اشتراک مهم در آنان به چشم می‌خورد: اولاً عموماً گرایش به غرب یعنی اروپا داشتند و ثانیاً انتقاد از نهادهای اجتماعی مستقر را وجهه همت خود ساخته بودند. به گفته یرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب»، طبقه روشنفکران ایران مشروطیت، سکولاریسم و ناسیونالیسم را سه ابزار کلیدی برای ساختن جامعه نوین، قدرتمند و توسعه یافته به شمار می‌آورد. آنان بر این باور بودند که مشروطیت، سلطنت ارتجاعی را از بین خواهد برد؛ سکولاریسم نفوذ محافظه‌کارانه روحانیون را نابود خواهد کرد؛ و ناسیونالیسم نیز ریشه‌های استثمار کننده امپریالیست‌ها را می‌خشکاند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۸۰).

صدور فرمان مشروطه در سال ۱۲۸۵ هجری (۱۹۰۵ میلادی) و وقایع سیاسی بعد از آن یعنی به توپ بسته شدن مجلس، عزل محمدعلی شاه و سپس، به قدرت رسیدن رضاخان سردار سپه شرایط لازم برای دگرگونی‌های عمیق اجتماعی و کاربست الگوی مدرنیزاسیون (نوسازی) آمرانه و از بالا را در کشور فراهم ساخت. ایجاد تأسیسات تمدنی جدید از قبیل خط تلگراف و مدرسه و بیمارستان و بلدیه و سازمان‌های اداری و راه‌های ارتباطی و همچنین اصطلاح سیستم قضائی و ایجاد تأسیسات فرهنگی نظیر انجمن معارف که به تأسیس نخستین کتابخانه ملی در کشور منجر شد، تشکیل مجمع آدمیت و کمیته انقلابی و حزب اجتماعیون عامیون که به نحو بی‌سابقه‌ای اندیشه‌های سوسیال دموکراسی را در کشور ترویج می‌کرد؛ نخستین بذره‌های توسعه‌گرایی و تجدّدطلبی بود که در پهنه نظام اجتماعی کشور که مستعد تحولات ساختاری بود؛ کاشته شد.

نسل جدید روشنفکران رادیکال و تحول‌خواه از قبیل ملک‌المتکلمین (حاج‌میرزا نصرالله)، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و محمدرضا شیرازی مساوات شعله تجددخواهی و تحول‌طلبی در کشور را برافروخته‌تر می‌کردند. با انتقال سلطنت از قاجاریه به رضاشاه حرکت به سوی مدرنیت و توسعه از طریق مدرنیزاسیون اجباری به طور رسمی و سازمان‌یافته آغاز شد. اما بروز جنگ جهانی دوم و خلع رضاشاه از سلطنت و جایگزینی محمدرضا پهلوی به جای پدر و سپس نهضت ملی شدن نفت و به دنبال آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انگلیس و آمریکا علیه مصدق از جمله چالش‌های مهمی بود که گستاها و اختلال‌هایی جدی در حرکت اساساً کُند کشور، در کوره راه تحول، به سوی مقصد آرمانشهری توسعه و مدرنیت را پدید آورد.

اگرچه از سال ۱۳۲۷ به کوشش عبدالحسین ابتهاج و از طریق پایه‌گذاری سازمان برنامه و بودجه نظام برنامه‌ریزی توسعه در کشور مورد توجه قرار گرفت اما فرایند توسعه برنامه‌ریزی شده به دلیل فقدان دموکراسی و وجود شکاف میان جامعه و حکومت و همچنین عدم مشارکت نخبگان علمی و روشنفکران با دربار شاه و بورکراسی شاهنشاهی، دستاوردهای چشمگیری از برنامه‌های پنجگانه توسعه به دست نیامد. استبداد محمدرضاشاهی به وحدت ملی برای سرنگونی نظام شاهنشاهی انجامید و به این ترتیب به دنبال انقلاب ۱۳۵۷ حکومت جمهوری اسلامی در کشور مستقر شد که اندکی بعد با بروز جنگ بین عراق و ایران و تخریب بسیاری از تأسیسات اقتصادی و صنعتی و نیز مصرف منابع مالی کشور در راه جنگ حرکت به سوی توسعه با مشکلات بسیار جدی و در برخی موارد گستاها اجتناب‌ناپذیر و جبران‌ناشدنی و معضلات غیرقابل حلّی روبرو شد. اگرچه نظام برنامه‌ریزی توسعه در کشور حتی پس از فروپاشی نظام سلطنتی تداوم یافت اما درواقع نه برنامه‌های تدوین شده به درستی اجرا شد و نه حتی اگرهم اجرا می‌شد؛ نمی‌توانست کشور را به شاهراه توسعه‌ای پیشین و عزیمت به سوی مدرنیت مستقر در کشورهای توسعه یافته برساند. در اینجا این پرسش مهم مطرح می‌شود که از چه روی و چرا در کشوری که به لحاظ ثروت‌های طبیعی و منابع معدنی غنی و نیروی انسانی آموزش دیده و قوی آن؛ یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان به شمار می‌آید، به رغم جانفشانی‌ها و کوشش‌های سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی‌شده‌ای که در راه توسعه و مدرنیت بکار بسته شده، تاکنون پیشرفت قابل توجه و چشمگیری در همگامی با جهان پیشرفته و تأسی به الگوی مدرنیت و توسعه به دست نیامده است؟

اولین نکته‌ای که در راستای پاسخگویی به این پرسش مهم به ذهن خطور می‌کند آن است که در همه این ۱۵۰ سالی که فرازهای اصلی تحولات اجتماعی و فرهنگی آن را به‌طور خیلی خلاصه و موجز دوره کردیم، به استثنای چند دوره کوتاه‌مدت و موقت، هرگز آزادی‌های سیاسی مشتمل بر مواردی از قبیل آزادی بیان، حق محاکمه منصفانه و دسترسی برابر به نظام قانونی و نیز حق مشارکت سیاسی و حق تشکیل احزاب تحول‌خواه و حق مشارکت در فرایند قانونگذاری و حق فعالیت آزاد برای رسانه‌های مستقل فراهم نشد و به رغم تأسیس موسسات فرهنگی نوین جامعه مدنی نیرومند و بادوامی شکل نگرفت.

علاوه براین، نکته قابل تأمل‌تر آن است که فراز و فرودهایی که در دل وقایع تاریخی ۱۵۰ سال اخیر کشور از حیث محتوای اندیشگی و نگرشی قابل تشخیص است؛ به خوبی نشان می‌دهد که عامه مردم و به

اصطلاح انبوه مردم کوچه و بازار گویا هیچ‌گاه به قدر کفایت اهمیت این تحولات ساختاری را درک نکرده، با آن همسو نشده و با دنیای مدرن همدلی و سازگاری کافی پیدا نکرده‌اند و اغلب و بلکه همیشه در لحظه‌های تعیین کننده و حساس تاریخی، به جای همسوئی با نیروهای اجتماعی تحول‌خواه از صاحبان نفوذ و اقتدار سنتی پیروی کرده و به نفع گروه‌های اجتماعی صاحب امتیاز به تحولات اجتماعی همسو با مدرنیت پشت کرده‌اند.

در پاسخ به این پرسش‌ها علت‌ها و دلایل متنوع و متفاوتی بیان شده اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل در عدم موفقیت کوشش‌های معطوف به توسعه در ایران «توزیع نامتعادل قدرت» است.

مبنای نظری

توزیع نامتعادل قدرت چیست و چگونه پدید می‌آید؟ برای پاسخگویی به این پرسش نخست باید دید شاخص‌های توزیع متعادل قدرت کدام‌اند و آنگاه فقدان این شاخص‌ها را می‌توان نشانه توزیع نامتعادل قدرت در نظر گرفت.

شاخص‌های توزیع متعادل قدرت عبارتند از: ۱- حاکمیت قانون و برابری همه در برابر آن؛ ۲- وجود جامعه مدنی قوی؛ ۳- وجود کنشگرانی با احساس مسئولیت نسبت به جامعه و کشور؛ ۴- وجود رسانه‌های مستقل و آزاد؛ ۵- آزادی بیان؛ ۶- وجود دولت با ظرفیت و کارآمد؛ ۷- استقلال واقعی قوای مجریه و مقننه و قضائیه؛ ۸- جدایی دین از دولت (یعنی سکولاریسم)؛ ۹- ارزش هویت ملی؛ ۱۰- گردش نخبگانی سیال و روان؛ ۱۱- پاسخگویی دموکراتیک توسط دستگاه دولت و صاحبان قدرت؛ ۱۲- شفافیت؛ ۱۳- وجود و اجرای عدالت رویه‌ای؛ ۱۴- شکل‌گیری نهادهای اجرائی قابل اعتماد و ۱۵- فاصله قدرت معقول و نابازدارنده.

مهم‌ترین شاخص‌های توزیع نامتعادل قدرت در ایران

اکثر شاخص‌های ذکر شده در دوره زمانی مورد بحث در ایران دستکم به شکل واقعی و مؤثر حضور نداشته‌اند. اما به لحاظ نظری می‌توان استدلال کرد که سه شاخص در بین آن‌ها از دیگر شاخص‌ها مهم‌تراند و طبیعتاً فقدان آن‌ها اثرات منفی و نامطلوب بیش‌تری بر فرایند نیل به توسعه و مدرنیته باقی می‌گذارد: شاخص مهم اول حاکمیت قانون است؛ شاخص دوم فاصله قدرت غیر بازدارنده است و شاخص مهم سوم وجود دولت با ظرفیت و کارآمد است.

(۱) حاکمیت قانون: قانون یک کالای عمومی است و مثل هر کالای عمومی دیگری «یا برای همه هست یا برای هیچ‌کس نیست»؛ نظیر هوای پاکیزه یا جنگل و یا امنیت مدنی. حاکمیت قانون موازنه‌ای است بین گروه‌های اجتماعی برای رفتار واجد انضباط و پذیرش نظارت بر مبنای قرارداد اجتماعی به معنای روسویی آن که در شرایط سلطه قانون تجلی می‌یابد. اگر حاکمیت قانون حتی یک بار برای همه به تساوی رعایت نشود و اگر قدرت و نفوذ فرد یا گروه حتی یکبار موجب نقض آن شود یا مانع از اعمال آن برای همه به صورت برابر و همسان شود؛ هیچ تضمینی وجود ندارد که بار دیگر و بارهای دیگر و در نتیجه برای همیشه نقض نشود.

(۲) فاصله قدرت: فاصله قدرت^۱ که اصولاً موجب توزیع نابرابر قدرت می‌شود؛ پدیده‌ای است که به‌طور اجتماعی بر ساخت می‌شود و به لحاظ نظری مهم‌ترین عامل توسعه‌نیافتگی در کشورهای توسعه‌نیافته جهان به شمار می‌آید. در همه جوامع به‌طور طبیعی در میان افراد نابرابری قدرت وجود دارد. بعضی افراد نسبت به دیگران به اعتبار هوش، ثروت، مقام، منزلت و حتی توان تصمیم‌گیری و قدرت اراده مرتبه بالاتر یا پایین‌تری دارند؛ اما هرگاه این تفاوت‌های در میزان به صورت موقعیت‌های فرداست و فرودست بر ساخت شود؛ فاصله قدرت بازدارنده به وجود می‌آید و لامحاله به توزیع نامتعادل امکانات و فرصت‌ها منجر خواهد شد که کمترین نتیجه آن از بین رفتن شرایط لازم برای اعمال حاکمیت قانون است.

ایده توزیع متعادل قدرت به معنای برابری یا همسان‌سازی قدرت در بین همه کنشگران اجتماعی نیست. بلکه این ایده اشاره به شاخص‌هایی دارد که با هم ارز و افقی تلقی کردن جایگاه افراد در برابر قانون و با به رسمیت شناختن امکان نقد و پرسش از صاحبان قدرت و با به محاکمه کشاندن اصحاب قدرت و به مجازات رساندن آن‌ها در صورت ارتکاب جرم یا خطا موجبات شکل‌گیری و استقرار یک جامعه سالم با توزیع متعادل قدرت و موجبات حرکت جامعه به سوی جلو در مسیر توسعه پایدار را فراهم می‌سازد.

گریت هافستد^۲ (۱۳۸۸) در کتاب «فرهنگ و سازمان‌ها» می‌گوید در کشورهایی که فاصله قدرت کم است وابستگی زیر دستان به فرادستان محدود است و ارجحیت با مشورت کردن است که به معنی وابستگی متقابل میان رئیس و مرئوس است؛ فاصله احساسی میان آنها کم است و زیردستان کاملاً آماده همسویی و مخالفت با فرادستان هستند. اما در کشورهایی که فاصله قدرت زیاد است وابستگی شدید زیردستان به فرادستان کاملاً مشهود است. زیردستان یا وابستگی را ترجیح می‌دهند و آن را خواه در قالب پدرانه یا مستبدانه می‌پذیرند و یا آن را کاملاً رد می‌کنند. این نوع رفتار در روانشناسی به «ضدوابستگی» شهرت دارد و این یعنی این که وابستگی وجود دارد اما با علامت منفی. در این موارد فاصله احساسی میان زیردستان و فرادستان زیاد است و زیردستان موافقت و مخالفت خود را مستقیماً نسبت به فرادستان نشان نمی‌دهند. بنابراین فاصله قدرت را می‌توان به این صورت تعریف کرد: میزانی که اعضای ضعیف‌تر نهادها یا سازمان‌ها در یک کشور انتظار و پذیرش قدرتی را دارند که به‌طور یکسان توزیع نشده است. چنین فاصله قدرتی خاستگاه واقعی انسداد اجتماعی و از مهم‌ترین عوامل برانگیزاننده طرد اجتماعی و تقسیم مردم و گروه‌های اجتماعی به خودی و غیرخودی است.

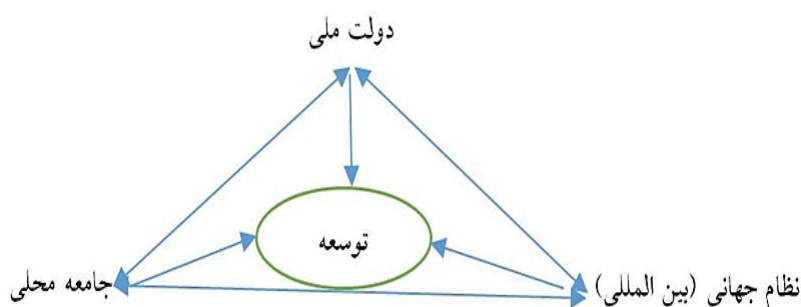
(۳) وجود دولت با ظرفیت یا کارآمد: آنگونه که فرانسیس فوکویاما^۳ (۱۳۹۷) در کتاب «نظم و روال سیاسی» استدلال می‌کند؛ یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های توسعه سیاسی است که حاکمیت قانون را تضمین کرده و امکان پاسخگویی دموکراتیک، شفافیت و نیز سیالیت گردش نخبگانی در نظام سیاسی را فراهم می‌سازد و از همه مهم‌تر تحقق فرآیند توسعه مداوم را امکان‌پذیر می‌کند.

1. Power Distance
2. Geert Hofstede
3. Francis Fukuyama

چارلز تیلی^۱ (۱۳۸۹) با رویکرد جامعه‌شناختی، درباره ظرفیت دولت و نقش آن در توسعه کار کرده است. از منظر او ساختن دولت مقدم بر دموکراسی است، زیرا دموکراسی بدون وجود ظرفیت دولت، یعنی بدون وجود «دولتی کارآمد» به مفهوم وبری آن، بدون تردید منجر به فساد و ویژه‌پروری خواهد شد که هر دو ضد توسعه‌اند و علاوه بر این مانع از تحقق واقعی و درست کارکردهای دولت و بورکراسی می‌شود.

برای تبیین نقش دولت در دموکراسی و در فرآیند توسعه باید نخست به بازیگران اصلی این دو پدیده در دو میدان عمل «توسعه» و «دموکراسی» اشاره شود.

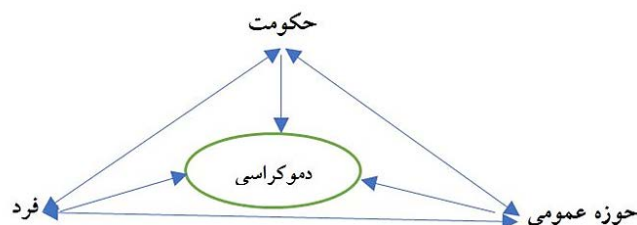
برای تحقق توسعه باید بازیگران اصلی آنکه عبارتند از دولت ملی^۲، جامعه محلی^۳ که همان کشور است و نظام بین‌المللی که منبعث از نظام جهانی است؛ در قالب نمادین مثلی که هر ضلع آن ارتباطی متقابل و برهمکنشی با دو ضلع دیگر دارد عمل کنند (شکل ۱).



شکل ۱. برهمکنش دولت ملی، جامعه محلی، نظام جهانی و توسعه

از آنجا که نظام جهانی نیاز و تمایلی به هماهنگ‌سازی خود با حکومت ملی و جامعه محلی ندارد در واقع این حکومت و جامعه ملی کشورها هستند که برای نیل به توسعه باید خود را با نظام جهانی هماهنگ کرده و کردار ویژه خود را در انطباق با مصالح و منافع ملی با آن متناسب‌سازی کنند. در مورد دموکراسی هم به همین نحو بازیگران اصلی آنکه عبارتند از حکومت، فرد و حوزه عمومی باید در قالب یک مثلث نمادین با اضلاعی دارای برهمکنش در میدانی که اصطلاحاً می‌توان آن را میدان دموکراسی خواند؛ به صورتی هماهنگ و هم‌فزا عمل کنند.

1. Charles Tilly
2. Nation - State
3. Local Society



شکل ۲. برهمکنش حکومت، حوزه عمومی، فرد و دموکراسی

فرد مطالباتی نشأت گرفته از حقوق شهروندی دارد و از جمله و برطبق دیدگاه تی اچ مارشال^۱ در کتاب «طبقه، شهروندی و توسعه اجتماعی»، خواهان حقوق سیاسی و مدنی و اجتماعی است و حکومت باید با ظرفیت‌سازی‌های مناسب شرایط لازم برای تحقق حقوق طبیعی، انسانی و اجتماعی شهروندان یعنی آحاد افراد جامعه را فراهم سازد و جامعه مدنی و حوزه عمومی هم کارش انتظام‌بخشی به روابط میان حکومت و آحاد شهروندان است.

مسئله اصلی و پیچیده هم در فرآیند توسعه و هم در فرآیند استقرار دموکراسی نوع روابط فرد و جامعه یعنی حوزه عمومی با یکدیگر از سویی و روابط این دو با دولت از سوی دیگر است. روابط متعادل و همسو میان این سه به وجودآورنده و تضمین‌کننده بقای دموکراسی است. اگر در کشوری افراد مستعد توسعه و به اصطلاح انسان‌های تجددخواه وجود نداشته باشند، حوزه عمومی فعال و جامعه مدنی نیرومندی شکل نمی‌گیرد و اگر افراد و حوزه عمومی متشکل از آنها و جامعه مدنی که به واسطه آن ساخته می‌شود در کار نباشد؛ نه دموکراسی تحقق خواهد یافت و نه توسعه‌ای در کار خواهد بود.

توزیع متعادل قدرت میان سه رأس مثلث دموکراسی یعنی حکومت، حوزه عمومی و فرد برای نیل به دموکراسی و همچنین تحقق‌یابی فرآیند توسعه اهمیت زیادی دارد. اگر حکومت از جامعه مدنی و حوزه عمومی قوی‌تر شود بدون هیچ بروبرگردی به سمت استبداد میل می‌کند. همچنان که در دوره حکومت رضا شاه و در فاز دوم حکومت محمدرضا پهلوی یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد چنین شد؛ و اگر جامعه یعنی افراد و حوزه عمومی و مدنی قوی‌تر باشند بسیار محتمل است که نظام اجتماعی به سمت بحران، فروپاشی سیاسی و انقلاب اجتماعی پیش برود و این همان اتفاقی است که در سال ۱۳۵۷ در ایران رخ داد.

درباره رابطه میان دموکراسی و توسعه دیدگاه‌های متناقضی در جامعه‌شناسی و نظریه‌های مرتبط با توسعه ابراز شده است. مثلاً فرانسیس فوکویاما (۱۳۹۷) در کتاب «نظم و زوال سیاسی» پیش گفته ادعا می‌کند که بدون وجود یک «دولت باظرفیت»؛ دموکراسی و به تبع آن توسعه نمی‌تواند محقق شود و البته

1. T.H. Marshall

در مقابل این دیدگاه، دارون عجم‌اوغلو و جیمز رابینسون^۱ (۱۳۹۹) در کتاب «دالان باریک» استدلال می‌کنند که بدون وجود جامعه مدنی نیرومند و انسان‌هائی دموکراسی‌خواه، ایجاد دموکراسی و به دنبال آن نیل به توسعه امکان‌پذیر نیست.

واقعیت این است که در کشور ما ایران در دوره زمانی مورد اشاره، دست کم از انقلاب مشروطه تاکنون، هرگز دولتی کارآمد و باظرفیت بر سر کار نبوده است. هیچگاه حاکمیت قانون به نحو واقعی و به‌طور اصولی برقرار نشده است و در هیچ زمانی فاصله قدرت در وضعیتی قابل قبول نبوده است؛ و قدرت در سطح جامعه و نظام اجتماعی هرگز توزیع متعادلی نداشته است و در نتیجه به رغم ثروت ملی و طبیعی زیاد و به‌رغم همه جانفشانی‌ها و کوشش‌های مجدانه و در خور ستایش در ۱۵۰ سال اخیر نه توسعه‌ای به وقوع پیوسته است و نه دموکراسی کارآمدی برقرار شده است.

بحث و نتیجه‌گیری

توزیع نامتعادل قدرت به‌عنوان یک عامل میانجی در فرایند توسعه دخالت کرده و این فرایند را به نفع تشدید نابرابری‌ها باژگونه می‌کند و در نتیجه موجبات استمرار و تداوم توسعه‌نیافتگی را فراهم می‌سازد. قدرت در همه شکل‌های بروز آن در پی بازتولید و پایدارسازی خود از طریق تقویت‌کننده‌های اقتصادی است. این ویژگی را در میان صاحبان قدرت سیاسی در کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه آشکارتر و بی‌واسطه‌تر می‌توان دید. گرایش تبعیض‌جو و برابری‌طلب این قبیل قدرتمندان به‌ویژه در خارج از دایره اقتدار مدرنیته و در غیاب دموکراسی که از طریق سازوکارهای فساد مالی و اداری و انسداد اجتماعی به عامل آسیب‌زا بدل می‌شود که فرایند توسعه را از محتوای برابری‌گستر آن تهی می‌سازد و در نتیجه وضعیتی ایجاد می‌شود که بر مبنای آن الگوها و برنامه‌های توسعه به ضد خود بدل می‌گردند و به جای آن که موجب ایجاد برابری بیشتر شوند به تشدید نابرابری‌های اجتماعی منجر شده و توسعه را با چالش‌هایی مواجه می‌سازند. سه چالش اساسی توسعه با توجه به عدم توزیع متقارن قدرت در ایران از این قرار هستند:

(۱) عدم شکل‌گیری کامل دولت مدرن: اساساً منطق شکل‌گیری دولت مدرن در ایران طی نشده است. دولت‌های بر سرکار آمده در ایران پس از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی بین مقتضیات سنت و مدرنیته گرفتار آمده‌اند و راه برون رفتی نیافته‌اند. این دولت‌ها را می‌توان دولت‌های در راه مانده دانست که در قالب دولت طبیعی پایه و بالغ، همواره در گردش بوده‌اند و نتوانسته‌اند مراحل گذار به سمت دولت مدرن یا همان نظم دسترسی آزاد را بپیمایند (گرچی و شفیع، ۱۳۹۲: ۴۱).

(۲) عدم وجود بورکراسی کارآمد: تقلید نهاد بورکراسی از غرب تحت شرایطی که به الزامات اساسی آن آنگونه که به تفصیل از سوی وبر تشریح شده توجه کافی صورت نگرفته، سبب پدید آمدن نهاد نا کارآمدی در ایران شده است که هیچکدام از وظایف چهارگانه بورکراسی یعنی کنترل

(یا مهارپذیری)؛ محاسبه‌پذیری؛ پیش‌بینی‌پذیری و کارائی و بهره‌وری بالاتر را تأمین نمی‌کند. (همین جا لازم است اشاره شود که پل ویبی جامعه‌شناس فرانسوی که مدتی در دهه ۱۳۴۰ در موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به کار اشتغال داشت در تحقیقی که درباره بورکراسی در ایران انجام داده سازمان بورکراتیک ایران را «فئودالیسم اداری» خوانده بود که قابل تعمیم به بوروکراسی حاکم کنونی نیز است. فئودالیسم اداری به این معنی است که دستگاه بورکراسی در ایران از گذشته و تاکنون بیشتر در فضای نگرشی ارباب و رعیتی دوران فئودالی سیر می‌کند و از جنبه‌های مدرن و منطبق بر مدرنیته کاملاً تهی است).

۳) شکاف بین دولت و ملت: شکاف دولت - ملت امروزه از درجه اهمیت بالایی برخوردار بوده و در برنامه‌های صلح‌سازی و دموکراسی‌سازی به‌مثابه مانع جدی توسعه سیاسی و اقتصادی معرفی می‌شود. نگاهی به جریان تاریخی توسعه در جوامع مختلف حاکی از آن است که موفقیت در این زمینه مشروط به ایجاد پیوند بین دولت و جامعه بوده و تحکیم فرایند توسعه نیازمند پیوند قوی بین دولت و ملت است. درواقع منظور از شکاف دولت - ملت به‌مثابه یک مسئله اساسی نظم اجتماعی در سطح کلان، نوعی مشکل در تنظیم رابطه سیاسی بین دستگاه دولت از یک سو و افراد و گروه‌های اجتماعی به‌مثابه شهروندان یک ملت از سوی دیگر است. بنابراین با توجه به رابطه بین دو خرده نظام اجتماعی (جامعه) و سیاسی (دولت) می‌توان اختلال یا بی‌نظمی رابطه‌ای بین دولت و جامعه را به‌مثابه شکاف تلقی کرد (قوام و مالمیر، ۱۳۹۳: ۴). در ایران نیز به ظاهر از زمان مشروطیت تاکنون دولت ملی داشته‌ایم؛ ولی جامعه حکومت را از خودش نمی‌داند و با آن یگانگی و پیوند ندارد و حکومت هم به مردم همیشه بدبین بوده و با آنان عناد ورزیده و هیچگاه حقوق انسانی و طبیعی و شهروندی مردم را به رسمیت نشناخته است.

چالش‌هایی چون زمانمندی و شاکله‌بخشی (یعنی این که در ارتباط با موضوع توسعه چه موقع چه کاری بکنیم و عوامل و مؤلفه‌ها را به چه نحو با هم ترکیب کنیم؟، توالی‌ها چگونه باشند و متغیرها را به چه نحو با هم ترکیب کنیم؟ تقریباً از آغاز کار برنامه‌ریزی در ایران در سال ۱۳۲۷ تاکنون هرگز این موارد به طور سیستماتیک و تعریف شده مورد توجه عملیاتی قرار نگرفته و رعایت نشده‌است؛ مداخله خارجی؛ عدم توانمندی جامعه و حکومت؛ عدم ظرفیت‌سازی و کارآمدسازی دولت (نیل به اقتدار سیاسی داخلی و خارجی در راستا و همسو با مصالح و منافع ملی)؛ عدم شفافیت و پاسخگویی حکومت؛ عدم استفاده درست و کافی از فرصت‌های نظام بین‌المللی و مسئله مدیریت و مسئله مشارکت در توسعه از دیگر عوامل توسعه‌نیافتگی ایران هستند.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی: مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان: تمام نویسندگان در آماده سازی مقاله مشارکت داشته اند.

تعارض منافع: بنا بر اظهار نویسندگان در این مقاله هیچگونه تعارض منافی وجود ندارد.

تعهد کپی رایت: طبق تعهد نویسندگان حق کپی رایت رعایت شده است.

References

- Abrahamian, Y. (1998). Iran between two revolutions, translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fatahi, Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Tilly, C. (2009). Social Movements, translated by Ali Morshidizadeh, Tehran: Imam Sadegh University. (In Persian)
- Zahedi, M. J. (2003). Development and Inequality, Tehran: Maziar Publications. (In Persian)
- Ajmoğlu, D. and Robinson, J (2019). *Dalan Barik*, translated by Mohammad Reza Farhadipour, Tehran: Pegah Roozerno. (In Persian)
- Fukuyama, F. (2017). Political order and decay, translated by Rahman Kahramanpour, Tehran: Rosenh Publications. (In Persian)
- Qavam, A. A. and Malmir, M. (2014). Presenting an analytical model for examining the gap between the state and the nation (modeling the relationship between the state and society), *Research Journal of Political Science*, 10(1): 157-198. (In Persian)
- Carl, Terry Lane (2019), *The Enigma of Plenty (Oil Booms and Oil States)*, translated by Jafar Khaikhahan, Tehran: Nashrani. (In Persian)
- Hofstede, G. (2008). Culture and Organizations; Mind software and intercultural cooperation and its importance for survival, translated by Seyed Mohammad Arabi, Seyed Hashem Hedayati, Majid Mahmoudi, Tehran: Alam Publications. (In Persian)
- Gurji, A. A. and Shafiei, J. (2012). In search of the modern government in Iran: the fate of the Iranian Leviathan, *Journal of legal research*, 23: 41-86. (In Persian)
- Marshall, T. H. (1964). *Class, Citizenship and Social Development*, Garden city, NY: Doubleday.

COPYRIGHTS



This license allows others to download the works and share them with others as long as they credit them, but they can't change them in any way or use them commercially.